

متن پرسش

سلام استاد گرامی: طاعاتتون قبول. التماس دعا. استاد چرا لازم است که حکومت دینی تشکیل شود؟ و بدون تشکیل نظام و حکومت، دینداری افراد به نتیجه نمی‌رسد؟ ممنون

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بزرگان دین در رابطه با «ولایت فقیه» مفصلاً بر مبنای آیات و روایات و دلایل عقلی سخن‌ها گفته‌اند. بنده مختصری از سخنان آن بزرگان را در کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» تحت عنوان «مبانی حکومت دینی» عرض کرده‌ام که ذیلاً خدمتتان ارسال می‌شود: موفق باشید

مبانی حکومت دینی

در رابطه با جایگاه انقلاب اسلامی دو نکته را باید مدّ نظر داشت؛ یک نکته در مورد جایگاه آن به عنوان نظام دینی، در مبانی عقلی و شرعی است و نکته‌ی دیگر جایگاه تاریخی و اهدافی است که دنبال می‌کند. در رابطه با مبانی عقلی و شرعی نظام دینی به طور مختصر می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- در مباحث عقلی این نکته روشن است که در هر موضوعی همواره مقام وحدانی، عامل حفظ و بقای جنبه‌های کثرت در آن موضوع است، مثل روح انسان که به عنوان مقام وحدانی عامل حفظ و بقای بدن است و تا نظر به بدن دارد مانع می‌گردد تا بدن متلاشی شود و بین سلول‌های آن گسستگی ایجاد گردد.

از آن جایی که جامعه عبارت است از مجموعه‌ای از افراد که جهت رفع حوائج خود کنار هم آمده‌اند، اگر از طریق پذیرش حکم حضرت احد به مقام وحدت متصل نشود، نمی‌تواند دارای بقاء و حیات حقیقی باشد و به مقصدی که به دنبال آن است دست یابد، بلکه حیاتش دروغین و انسجامش و همی خواهد شد. مثل بدن مرده‌ای است که به واقع انسجام و یگانگی حقیقی ندارد و در آن صورت اعضای آن در اختیار یک هدف واقعی قرار نمی‌گیرد و زمانی نمی‌گذرد که متلاشی می‌شود. پس باید نظام اجتماعی انسان‌ها، همچون نظام فردی‌شان، تحت تدبیر و حاکمیت حضرت «أحد» باشد تا به ثمره‌ی حقیقی دست یابد و بر اساس قاعده‌ی ارتباط کثرت‌ها به وحدت، ادامه‌ی حیات متعالی در آن فراهم باشد.

۲- خداوند در سوره‌ی شوری آیه‌ی ۹ می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» یعنی فقط خدا «ولی» است و لذا فقط حکم خدا باید در امور انسان‌ها - اعم از امور شخصی و اجتماعی- حاکم باشد، و هرگونه حاکمیتی در امور انسان‌ها که مظهر حکم خدا نباشد، خلاف واقعیت جاری در هستی است.

۳- برای حاکمیت حکم خدا بر انسان مختار، «نبی» و «امام» نیاز است. پس نبی و امام آینه‌ی نمایش حکم خداونداند و هیچ چیزی از خود ندارند، مثل آینه که صرفاً حکایت‌کننده و نمایش‌دهنده‌ی وجود شخصی است که در مقابل آن است. در همین راستا امام باقر(ع) می‌فرماید: «بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شَتْنَا» [۱] قلب‌های ما ظرف خواست و مشیت خداوند است چون او بخواهد ما می‌خواهیم.

۴- در زمان غیبت امام زمان(عج) برای این‌که رابطه‌ی انسان‌ها و جامعه با حضرت احد قطع نشود و حکم خدا در امور انسان‌ها - اعم از امور شخصی و امور اجتماعی- جاری و حاکم باشد، ضرورت دارد یک کارشناس کشف حکم خدا از طریق کتاب و سنت، در صحنه‌ی مدیریت بالای جامعه باشد تا این نیاز برآورده شود و جایگاه مراجع صاحب فتوی در امور فردی و ولی فقیه در امور اجتماعی بر همین مبنا است.

۵- خدایی که براساس حکمت بالغه‌اش هیچ نیازی را بی‌جواب نمی‌گذارد و بر همین اساس پیامبر و امام را برای بشر می‌پروراند [۲] در زمان غیبت امام زمان(عج) چون جامعه نیاز به یک فقیه اعلم و شجاع و متقی دارد، این چنین فقیه‌ی را هم می‌پروراند. حالا وظیفه‌ی مردم این است که از طریق خبرگان فقیه‌شناس او را کشف نمایند و اگر افراد در این مورد حساسیت لازم را به‌کار نگیرند و تلاش نکنند، گرفتار حاکمانی می‌شوند که افکار و خواست‌های خودشان را بر مردم حاکم می‌کنند. در حالی که فقیه، حکم خدا را بر جامعه حاکم می‌کند، حکمی که مطابق فطرت همه‌ی انسان‌ها است و تمام ابعاد وجودی انسان را رشد می‌دهد.

امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در کتاب ولایت فقیه با استدلال به لزوم وجود مؤسسات اجرایی و ضرورت اجرای احکام اسلام و ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام مالی، احکام دفاع ملی و احکام احقاق حقوق و احکام جزایی) و لزوم وحدت بین امت اسلام و ضرورت قیام علما برای نجات مردم مظلوم و محروم و همچنین با استناد به سنت و روئیه‌ی رسول اکرم(ص) و روئیه‌ی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب(ع) و... بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت تاکید کرده و می‌فرماید: «اکنون که دوران غیبت امام‌ا پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است... اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره‌ی غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای

دویست سال بود؟... یا این که حکومت لازم است، و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره‌ی غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب الزمان (عج) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده‌ی بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. اگر فرد لایقی که دارای این خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایت را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره‌ی جامعه داشت دارا می‌باشد، و بر همه‌ی مردم لازم است که از او اطاعت کنند».[۳]

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در کتاب البیع می‌فرماید: «همان دلایلی که لزوم امامت را پس از نبوت اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر را در بر دارد... آیا می‌توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنان معین نکرده باشد؟ و آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمین و پریشانی احوال آنان رضا داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدس رواست که بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریح نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟»[۴]

آری، لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی‌ترین امور و واضحات عقل است، بی آن که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد.

آیت الله العظمی بروجردی به طور منظم و منطقی بر اثبات ولایت فقیه استدلال عقلی کرده و در بین کلمات خویش صراحتاً از نصب فقیه برای سرپرستی جامعه‌ی اسلامی سخن گفته است. ایشان، در باره‌ی اثبات ولایت فقیه و بیان ضوابط کلی و شئون و حدود ولایت می‌فرمایند:

اولاً: در جامعه اموری وجود دارد که مربوط به فرد خاصی نیست بلکه از امور عمومی اجتماعی است که حفظ نظام جامعه بدان وابسته است، نظیر قضاوت، سرپرستی اموال غایب و ناتوان و مجهول المالک، و حفظ نظام داخلی جامعه و پاسداری از مرزها و دستور جهاد و دفاع هنگام هجوم دشمنان و مشابه آن که با سیاست مُدُن مرتبط است. این امور از مواردی نیست که هر شخصی مستقلاً بتواند عهده دار آن گردد، بلکه از وظایف سرپرست جامعه و آن کسی است که زمام امور اجتماعی مردم به دست اوست.

ثانیاً: برای کسی که قوانین اسلام و ضوابط آن را بررسی کند، تردیدی باقی نمی‌ماند که اسلام دین سیاسی، اجتماعی است و احکام آن به اعمال عبادی شرعی محض که هدف آن، تکامل فرد و تأمین سعادت اخروی است منحصر نیست، بلکه اکثر احکام آن مربوط به امور سیاسی و تنظیم اجتماع و

تامین سعادت دنیای مردم است. مانند احکام معاملات و سیاست و جزایات از قبیل حدود و قصاص و دیات و احکام قضایی، و مالیاتهایی نظیر خمس و زکات که حفظ دولت اسلام متوقف بر آن است. به همین خاطر علمای خاصه و عامه اتفاق نظر دارند که در محیط اسلام وجود سیاستمدار و رهبری که امور مسلمانان را اداره کند ضروری است بلکه از ضروریات اسلام است. هرچند در خصوصیات و شرایط او و چگونگی تعیین او از سوی رسول الله^ص یا با انتخاب عمومی، اختلاف نظر دارند.

ثالثاً: بی تردید سیاست بلاد و تامین جهات اجتماعی در دین اسلام جدایی از جهات روحانی و شؤون مربوط به تبلیغ احکام و ارشاد مسلمانان نیست، بلکه از همان صدر اسلام سیاست با دیانت در هم آمیخته و سیاست از شؤون دیانت محسوب می شده است. رسول الله^ص (ص) شخصاً به تدبیر امور مسلمانان می پرداخت و امور آنان را سیاست‌گزاری می کرد و مسلمانان برای حل و فصل خصومت‌های خویش به وی مراجعه می کردند. پس از آن حضرت نیز سیره‌ی خلفای راشدین و غیر راشدین و امیر المؤمنین (ع) به همین منوال بود. آن حضرت پس از تصدی ظاهری خلافت، امور مسلمانان را تدبیر می کرد و برای ولایات، قاضی و حاکم منصوب می فرمود. [۵]

این است مبانی عقلی و شرعی حکومت دینی.

[۱] - بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۵۱.

[۲] - در راستای پرورش انسانی که حکم خدا را در جامعه جاری کند در مورد رسول خدا، حضرت علی (ع) در خطبه‌ی ۱۹۳ می فرماید: «... وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (ص) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُهُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ» از همان لحظه‌ای که پیامبر (ص) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته‌ی خود را مأمور تربیت پیامبر کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

[۳] - به کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۳۹-۴۰ رجوع شود.

[۴] - به کتاب البیع، امام خمینی، مؤسسه اسماعیلیان، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۶۲ رجوع شود.

[۵] - به کتاب البدر الزاهر فی صلوة الجمعة و المسافر، حسینعلی منتظری، (تقریر لما افاده آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردي طباطبائي)، ص ۵۲-۵۷ رجوع شود.